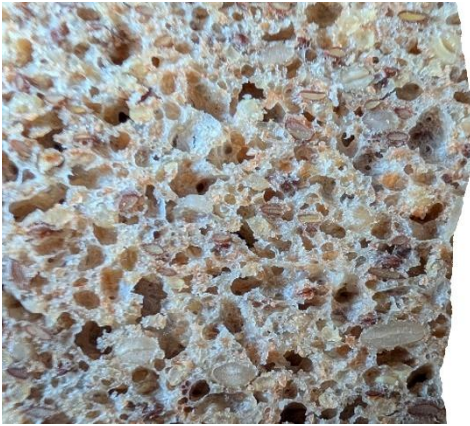


جشن شکرگزاری

مرقس ۸، ۱ تا ۹



در آن روزها، باز جمعیتی انبوه گرد آمدند و چون چیزی برای خوردن نداشتند، عیسی شاگردان خود را فرا خواند

و به ایشان فرمود²: دلم بر حال این مردم می‌سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با منند و چیزی برای خوردن ندارند³. اگر آنها را گرسنه روانه کنم تا به خانه‌های خود بروند، در راه از پا در خواهند افتاد، زیرا برخی از ایشان از راه دور آمده‌اند⁴. شاگردان در پاسخ گفتند: «در

این بیابان از کجا کسی می‌تواند برای سیر کردن آنها نان فراهم آورد؟⁵» عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان.» آنگاه جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند. سپس هفت نان را گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ و شاگردان نیز چنین کردند. ⁷ چند ماهی کوچک نیز داشتند. پس عیسی آنها را برکت داده، فرمود تا پیش مردم بگذارند. ⁸ همه خوردند و سیر شدند و هفت زنبیل نیز پر از خرده‌های باقی‌مانده بر گرفتند. ⁹ در آنجا حدود چهار هزار تن بودند. سپس عیسی جماعت را مرخص کرد.

حدود یازده هزار سال پیش برای نخستین بار انسان‌ها به این فکر شگفت‌انگیز رسیدند که گندم را فقط خام نخورند بلکه آن را آسیاب کنند و به این ترتیب نخستین نان را روی سنگ داغی آماده کردند. هزاران سال دیگر باید می‌گذشت تا آدمی یاد بگیرد از خمیرمایه استفاده کند و نان بپزد. و باز هزاران سال پس از آن گذشت تا یاد بگیرد این همه نان‌های گوناگون و خوبی را که امروز از آن لذت می‌بریم، بر سفره بگذارد. نان تا به امروز یک معجزه است و معجزه می‌ماند. تقریباً در هر فرهنگی نان جایگاهی مهمی دارد.

چه می‌شد اگر در طول این هزاران سال، فقط یک نسل همه‌ی این تجربه‌ها و دستورها را از حافظه خود پاک می‌کرد؟ چه می‌شد اگر فقط یک نسل از روی خودخواهی محض فکر می‌کرد: «ما نمی‌خواهیم نسل‌های بعد هم

از نان ما بهره‌مند شوند!» می‌دانم که همین را می‌توان درباره ی بسیاری چیزهای دیگر هم گفت. اما نان به هر حال از مهم‌ترین خوراک‌های زندگی ماست. از همین رو نان هنوز هم نماد روزی و معاش ماست.

به همین دلیل عیسی نیز در آن زمان نانی به دست گرفت و خدا را شکر کرد. اما در این میان نان در اهمیت نیست. خودِ عیسی است که در مرکز قرار دارد. اوست که میان خدا و نیازهای اساسی ما می‌ایستد و خدا را شکر می‌کند.

مردم آن زمان می‌دانستند که انسان تنها به نان زنده نیست زیرا در وهله‌ی اول آمده بودند تا موعظه عیسی را بشنوند. ولی در همین حال عیسی نیاز بسیار ساده و روزمره مردم را دید. آنها چیزی برای خوردن نداشتند، و او این را با این کلمات بیان کرد: «دلم برای این مردم می‌سوزد.» اینکه عیسی به نیازهای روزمره ما اهمیت می‌دهد، در سراسر انجیل دیده می‌شود. او از بیماران مراقبت می‌کند و دعا کردن را به ما می‌آموزد: «نان روزانه ما را امروز به ما بده.» از همین روست که امروز جشن شکرگزاری می‌گیریم. گرد سفره او جمع می‌شویم. نه تنها برای شهامت، امید و خوشبختی، بلکه برای میوه، سبزی، نان و شراب نیز شکرگزاری می‌کنیم.

با این حال، این جشن بی‌مانع نیست. در آن زمان که آن چهار هزار نفر گرد عیسی جمع شده بودند بی‌مانع نبود، و امروز هم نیست. آن زمان زود حساب کردند که با هفت نان برای چهار هزار نفر نمی‌توان کاری از پیش بُرد. امروز نیز هنوز از کمبود خود آگاهیم. می‌بینیم که هیچ چیز کفاف نمی‌دهد. نگران معاش خود هستیم. نگران دنیای خود هستیم و اینکه آیا در آینده هم می‌توانیم اینجا در صلح زندگی کنیم یا نه.

در این میان متوجه می‌شویم که به چیزی بیش از خوراک و نوشیدنی نیاز داریم. حتی وقتی یخچال پر است و برای دوران پیری هم پس انداز کرده ایم، باز ممکن است کفاف ندهد. ما انسان‌ها به قدردانی، محبت و مشارکت نیاز داریم. می‌خواهیم بدانیم که ارزش داریم. درست در همین نقطه است که ما انسان‌ها اغلب در تنگنا هستیم. در روابط انسانی ویران‌شده زندگی می‌کنیم. درد در روابط از هم‌پاشیده ی ما با یکدیگر بسیار بزرگ است.

عیسی همه ی اینها را می‌بیند و دلش برای ما می‌سوزد. او نمی‌خواهد تنها نان به ما ببخشد. او می‌خواهد خوراکی به ما ببخشد که حتی بر مرگ نیز غلبه می‌کند. زیرا می‌داند کافی نیست که ما فقط مدتی بر روی زمین روزگار

بگذرانیم و بعد در نیستی ناپدید شویم. می‌خواهیم بدانیم که پس از وداع با این زمین، پدری، خدایی و خانه‌ای داریم. و در این مورد، در درون ما کمبود نیرو و توان هست. به‌سادگی از عهده‌اش برنمی‌آییم. نه می‌توانیم به این زندگی تازه که خدا به ما می‌بخشد ایمان بیاوریم، و نه می‌توانیم آن را به دیگران انتقال دهیم. کمبود نیرو هست، کمبود وقت هست. در کلیسای ما نیز می‌بینیم که منابع محدود است. از کجا افرادی پیدا کنیم تا جشنی برگزار شود که اینجا بر زمین آغاز می‌شود و تا ابدیت ادامه دارد؟

حال در این باره چه بگوییم؟ اگر به علت کمبود ما، جشن لغو شود؟ پس باید دعوت مهمان‌ها را پس بگیریم. زیرا: «در این بیابان از کجا نان پیدا کنیم؟»

نه! درست اکنون که هیچ چیز کفاف نمی‌دهد، مهمان‌ها را به خانه نمی‌فرستیم زیرا اکنون ساعت عیسی است. اوست که با وجود محدودیت‌ها و کمبود ما به میان می‌آید. آری، درست به خاطر محدودیت‌های ما. آنگاه ناگهان متوجه می‌شویم که در تمام این مدت موضوع فقط عیسی بوده است.

وقتی مردم آن زمان آمدند تا کلام او را بشنوند، می‌خواستند با خدا ارتباط برقرار کنند. و یک جشن نصیبشان شد! جشنی با عیسی! و عیسی خدا را شکر می‌کند. با همه تردیدها و پرسش‌ها، و درست در همان جایی که کمبود را نمی‌شد نادیده گرفت، عیسی خدا را شکر می‌کند. شکرگزاری او مخاطب دارد. او خدا را شکر می‌کند و دعایی کاملاً روزمره می‌کند. با اینکه می‌داند خدا همه چیز را داده و همه چیز را آفریده، باز هم آن را به زبان می‌آورد: خدایا شکر که هستم، که مرا آفریدی. فهمیدم که تو هستی که همه ی اینها را به من بخشیده‌ای.

امروز دعا می‌کنیم: «ای خداوند عیسی، بیا و مهمان ما باش و آنچه را به ما بخشیده‌ای برکت ده!» چه ساده، چه کودکانه، و برای برخی گاهی چه مُضحک. به‌ویژه با وجود این همه کمبودی که باید برشمرد. و با این حال، هر جا این دعا خوانده شود، متوجه می‌شویم که هر وعده ی غذا یک جشن است. جشن خدای ما و آنچه برای ما کرده است.

و این ادامه دارد. جشنی است در میان ما که در آن مشارکت پدید می‌آید. همان‌گونه که نسل‌ها ی پیش هنر پختن نان را به ما سپرده‌اند، ما نیز اکنون نان را به هم‌نوعان خود می‌سپاریم و با یکدیگر تقسیم می‌کنیم. در

این رازی بزرگ نهفته است. همه چیز را برای خود نگه نمی‌داریم، بلکه آن را به دیگران می‌دهیم. و در این میان می‌بینیم که برای همه کافی است. این امروز هم رخ می‌دهد، وقتی مردم داوطلبانه خدمت می‌کنند، و وقتی سهم ماهانه‌ی خود را به کلیسا می‌پردازند یا هنگام خروج از کلیسا هدیه‌ای می‌دهند. بدین‌سان از کمبود ما جشنی بزرگ پدید می‌آید که برای همه کافی است. اما این جشن، که در آن عیسی شکر کرد، نان را پاره کرد و داد، تنها پیش‌درآمدی است برای ضیافتی بسیار بزرگ‌تر. در آخرین بار با دوازده شاگرد، عیسی دوباره همین کار را کرد. نان را گرفت، شکر کرد و تقسیم کرد. «بگیرید و بخورید! همه شما از این بنوشید! این بدن من است، این خون من است.»

این برای عقل انسان مانعی بزرگ است. شاگردان آن زمان پرسیدند: «در این بیابان از کجا نان پیدا کنیم؟» به همین گونه برخی امروز از خود می‌پرسند: چطور ممکن است که ما مسیحیان این یک وعده غذا را که عیسی با آن دوازده نفر برگزار کرد، پس از بیش از دو هزار سال هنوز هم برگزار کنیم؟ عقل به ما می‌گوید: آیا این کمی مضحک نیست؟ عیسی آن زمان چند دقیقه با شاگردانش نشست؟ و چرا باید آنچه را که در چند دقیقه به پایان رسید، بیش از دو هزار سال مدام تکرار کنیم؟ اصلاً می‌تواند کمکی کند؟

می‌بینیم که قدرت در خود اوست. وقتی امروز نان هفت‌غله‌مان را می‌خوریم، نانِ یازده هزار ساله نمی‌خوریم. نانی کاملاً تازه می‌خوریم که برای بدن امروز ما خوراک است. به همین سان، بدن و خون عیسی که امروز دریافت می‌کنیم، خوراکی حیات‌بخش است برای ما، در کمبودِ امروزمان. کمبود مانعی است، و این مانع به‌دست خود عیسی برطرف می‌شود. او در میان ایستاده است. اوست که شکر می‌کند، اوست که تقسیم می‌کند. اوست که نیازهای تو را هم می‌شناسد و می‌داند امروز چگونه تو را سیر کند.

وقتی آن جشن در زمان افزایش نان برگزار شد، با تمام شدن غذا پایان نیافت. تکه‌های باقی‌مانده جمع‌آوری شد: هفت سبد پر. این بیش از یک عدد است. واژه هفت یعنی کامل. یعنی آن ضیافت به‌طور کامل کافی بود و فراوانی بخشید. و سپس عیسی مردم را بی‌هیچ هیاهویی به زندگی روزمره فرستاد. این خوراک، توشه‌ای کافی است برای راهی که در پیش است. این خوراک نیرو می‌دهد تا عیسی نیز همراه ما به زندگی روزمره بیاید.

و اکنون جشن شکرگزاری ما نیز به پایان می‌رسد. جشن ما نیز جشنی واقعی است که بی‌دشواری برگزار نمی‌شود.
اما عیسی اینجاست. او شکر می‌کند، برکت می‌دهد، می‌بخشد و تقسیم می‌کند. و زندگی ما بر سر سفره‌ی او
دگرگون می‌شود. آمین.